

نشریه ادبیات تطبیقی

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان

سال ۷، شماره ۱۳، پاییز و زمستان ۱۳۹۴

جستاری در برخی اندیشه‌های مشترک عمر خیام و احمد صافی نجفی

(مرگ، حیرانی، عدم اراده و اختیار، حاکمیت جبر و سرنوشت)

حسین میرزایی نیا^۱

علی نوکاریزی*^۲

چکیده

ارزش آثار ادبی یک ملت، از رهگذر ادبیات تطبیقی و نشان دادن میزان تأثیر و بازتاب آن در ادبیات دیگر ملت‌ها و غنابخشیدن به ادبیات جهانی، بهتر و دقیق‌تر نمایان می‌شود. دادوستد ادبیات فارسی و عربی نیز دیرینه و برای هر دو ملت دارای اهمیت است. در میان شاعران فارسی، تأثیر خیام بر شاعران و ادیبان معاصر عرب و بر مترجمان رباعیاتش، قابل ملاحظه و بی‌نظیر است که بررسی این امر، تلاش بیشتر از جانب پژوهشگران را می‌طلبد. از این میان، بررسی تأثیر خیام بر صافی که از بهترین مترجمان رباعیات وی و از شاعران برجسته عراق است، اهمیت خاص خود را دارد. این پژوهش، سعی دارد تا تأثیرپذیری اشعار صافی از برخی اندیشه‌های موجود در رباعیات خیام را اثبات نماید. کاوش پیش رو در نظر دارد که بر اساس مکتب فرانسوی در پژوهش‌های ادبیات تطبیقی و با روش تحلیلی-توصیفی، به بررسی و تحلیل برخی اندیشه‌های مشترک دو شاعر پردازد، آنگاه با آوردن شواهد شعری، نزدیکی این اندیشه‌ها را به‌طور عینی به نمایش بگذارد.

واژه‌های کلیدی: عمر خیام، احمد صافی، مرگ، حیرانی، اختیار، سرنوشت.

^۱ - استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه حکیم سبزواری

^۲ - دانشجوی دکتری دانشگاه حکیم سبزواری: ali.noukarizi@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۱۰/۱۴

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۲/۶/۱۸

۱- مقدمه:

یکی از وظایف ادبیات تطبیقی، نمایاندن تأثیر و تأثر شعرا از یکدیگر است. «پژوهشگر این حوزه در بررسی‌های خود از ادبیات ملی پا را فراتر نهاده، ادبیات سایر ملت‌ها را نیز بر اساس محورها و معیارهای رو به رشد و انعکاس یافته در آثار ادبی مورد مطالعه قرار می‌دهد.» (رضایی، ۱۳۸۹: ۳۲۹-۳۳۵) با نگاهی به رباعیات خیام، کم‌گویی و گزیده‌گویی وی، بزرگی اندیشه‌اش را برای ما هویدا می‌کند؛ اندیشه‌ای که موجب شهرت او در میان آشنایان به ادبیات جهان شده است. در استناد به رباعیات، به ۱۷۸ رباعی که با تحقیق و تفحص محمدعلی فروغی و قاسم‌غنی انجام یافته، تکیه شده است.

۱-۱- بیان مسئله

رباعیات خیام، توسط صافی به عربی برگردانده شده است. تأثیر رباعیات بر اشعار صافی در بسیاری از موارد و از جنبه‌های مختلف، مشهود است. در گستره پژوهش پیش رو، فزون بر شرح مختصری از زندگی خیام و احمد صافی نجفی و بررسی نشانه‌های تأثیرپذیری صافی از رباعیات خیام، با اشاره به ترجمه رباعیات توسط وی و دیگر نشانه‌های تأثیرپذیری، به برخی اندیشه‌های مشترک دو شاعر که در اشعارشان نمود یافته است، پرداخته می‌شود. سپس، وجوه اشتراک این اندیشه‌ها در نزد دو شاعر، مورد بررسی قرار می‌گیرد و آنگاه با آوردن شواهد شعری، نزدیکی برخی وجوه مشترک این دو شاعر در اندیشه‌هایشان، به‌طور عینی به نمایش گذارده می‌شود.

۱-۲- پیشینه تحقیق

با توجه به بررسی‌های به‌عمل آمده درباره تطبیق اندیشه‌های مشترک صافی و خیام با تکیه بر اشعار آنان، تاکنون پژوهش مستقلی صورت‌نگرفته است لیکن در کتاب «الاصافی حیات من شعره» از دکتر سالم المعوش، به تأثیرپذیری صافی از خیام در دوره جوانی‌اش اشاره مختصری شده و بیان شده که وی در این دوره، تحت تأثیر فلسفه خیام قرار گرفته است. مهرعلی یزدان پناه نیز در مقاله‌ای با عنوان «زبان و ادبیات فارسی از منظر چهار شاعر بزرگ عراق»، به ارتباط

زهاوی، رصافی، جواهری و نجفی با ادبیات فارسی و تنی چند از ادبای فارسی پرداخته‌است. تعدادی از ادبا، صافی را خیام‌العرب لقب داده‌اند که به آنها اشاره‌ای خواهد شد. خود صافی نیز در گفتارها و همچنین در اشعار خود، سخن از خیام می‌گوید.

۱-۳- ضرورت و اهمیت تحقیق

برای نشان دادن عظمت تأثیر خیام بر جهان معاصر عرب، با وجود برخی تلاش‌های صورت گرفته از جانب پژوهشگران معاصر عربی و فارسی پیرامون تأثیر خیام بر برخی از شاعران و ادیبان معاصر عرب، ضرورت و اهمیت کاوش در این زمینه، تلاش بیشتری را از سوی پژوهشگران ادبیات تطبیقی می‌طلبد. بررسی تأثیر خیام، بزرگی و اهمیت خاص خود را دارد. در زمینه مقایسه خیام و صافی، تاکنون پژوهش مستقلی صورت نگرفته‌است. بررسی میزان تأثیرپذیری احمد صافی نجفی از اندیشه‌های خیام، به سهم خود میزان تأثیر ادب فارسی بر ادب عربی و تأثیر آن در غنابخشی به ادب و فرهنگ عربی را نشان می‌دهد و تحقیق پیش رو، بر آن است تا این مسئله را مورد بررسی قرار دهد.

- پرسش تحقیق: آیا در اشعار صافی و خیام، همگنی و اشتراک در برخی اندیشه‌ها که نشان‌دهنده تأثیرپذیری صافی از خیام باشد وجود دارد؟

- فرضیه تحقیق: در اشعار احمد صافی نجفی و رباعیات خیام، اندیشه‌های مشترکی وجود دارد که به اشعار آنها رنگ محتوایی همگنی بخشیده و نشان‌دهنده تأثیرپذیری صافی از خیام است.

- روش تحقیق: این پژوهش بر اساس روش تحلیلی-توصیفی، اشعاری مشابه از دو شاعر را که دارای همگنی معنایی هستند، مورد بررسی قرار داده‌است تا نزدیکی برخی اندیشه‌های مشترک آن دو را تبیین نماید.

۲- بحث

«ابوالفتح، عمر بن ابراهیم الحیّامی «الخیام» النیشابوری، ... در سال ۴۳۹ هجری قمری در نیشابور دیده‌به‌جهان گشوده، بعد از حدود ۸۷ سال زندگی سراسر تلاش و تحقیق، سرانجام در

۱۲ محرم سال ۵۲۶ هجری دیده از جهان فرو بسته است.» (کریستین سن، ۱۳۷۴: ۱۳) «خلاصه سخن درباره خيام، آن است که وی از مشاهیر حکما و منجمین و اطبا و ریاضیان و شاعران بوده است. معاصران او را در حکمت تالی بوعلی می شمردند و در احکام نجوم، قول او را مسلم می داشتند و در کارهای بزرگ علمی از قبیل ترتیب رصد و اصلاح تقویم و نظایر این ها بدو رجوع می کردند.» (صفا، ۱۳۶۶: ۵۲۷)

احمد صافی نجفی، شاعر معاصر عرب، «در سال ۱۸۹۶ م، در نجف متولد شد. هنوز یازده ساله نشده بود که پدرش درگذشت و برادر بزرگش، محمدرضا، عهده دار سرپرستی وی شد.» (بصری، ۱۹۹۴: ۱۷۱) زندگی شاعر با سادگی و بی ریایی توأم بود، با وجود این، «به خاطر مرگ پدر و مادر و فرار از حکومت انگلیس و بیماری هایش، خود را از فارغ التحصیلان مدرسه آوارگی دانست» (عارف بغدادی، ۱۹۶۷: ۵۵) زیرا این شرایط، باعث کوچ مداوم وی می شد. جسمش لاغر و چشمش کم سو و ضعیف بود و همواره از بیماری رنج می برد. «به صافی به خاطر زیادی رنجی که از بیماری ها و غم و اندوه ها در زندگی اش چشید، لقب شاعر دردها و بینوایی و بدبختی داده اند.» (ابراهیم، ۱۹۷۳: ۳۰۰/فتوح، ۱۹۸۷: ۶۱) «صافی بعد از دچار شدن به بیماری، در تاریخ ۱۹۷۷/۰۶/۲۷ م، جان به جان آفرین تسلیم کرد.» (شراره، ۱۹۸۱: ۲۳) ترجمه رباعیات خيام توسط او، موفق ترین و نزدیک ترین ترجمه به ذوق عربی و به صورت منظوم است.

۲-۱- نشانه های تأثیر پذیری صافی از اندیشه های موجود در رباعیات خيام

رابطه فرهنگی و ادبی ایران و عرب از دیرباز، رابطه ای مستحکم بوده و هست. «در موارد بی شمار، این عرب ها بوده اند که بیشترین تأثیر را از فرهنگ و تمدن ایرانی داشته و از آن بهره برده اند.» (امین، ۱۹۸۱: ۷۵) عرب ها از دیرباز، با مشاهیر ادب ایرانی آشنایی هایی داشته و تحقیقاتی انجام داده اند. در دوران معاصر، توجه به خيام و رباعیات وی از مصداق های این عنایت است. «در این سال، احمد حافظ عوض، ادیب و مترجم مصری، بخشی از رباعیات خيام را ترجمه نمود.» (عوض، ۱۹۰۱: ۷۰) عرب های معاصر، توجه فراوانی به خيام نموده و رباعیات وی

را بارها به عربی به صورت منثور و منظوم ترجمه نموده و کتاب‌ها و مقالات فراوان درباره‌ی وی نگاشته‌اند. موفق‌ترین و نزدیک‌ترین ترجمه به ذوق عربی و به صورت منظوم، از احمد صافی نجفی است. از علل ترجمه موفق وی، اقامت طولانی وی در ایران و آشنایی خوب وی به زبان فارسی بوده‌است. به گفته یوسف بگار: «بهترین ترجمه‌های رباعیات، به شهادت گروهی از ادیبان ایرانی و عرب، ترجمه احمد صافی نجفی، شاعر عراقی و ترجمه عبدالحق فضل، ادیب عراقی، است. احمد صافی در ترجمه خود، متن فارسی را هم آورده و برای این ترجمه، سه سال وقت صرف کرده‌است.» (بگار، ۱۳۳۶: ۹۰۰) احمد صافی، پس از آشنایی و انس گرفتن با زبان و ادب فارسی، برخی اندیشه‌های موجود در رباعیات خیام را با افکار خود هم‌نوا می‌یافت؛ از این رو، با عشق و علاقه، برای بهره‌بردن عرب‌زبانان از این گنجینه ادبی، با صرف وقت فراوان و صبر و حوصله سعی نمود تا ترجمه‌ای دقیق از رباعیات خیام ارائه نماید که این ترجمه، موجب تحسین فارسی‌زبانان و عرب‌زبانان شد. «ترجمه صافی نجفی در شمار بهترین و درست‌ترین ترجمه‌هایی است که تاکنون از اشعار خیام به عمل آمده و ادبای ایرانی، از جمله میرزا محمدخان قزوینی، آن را ستوده‌اند.» (طرزی، ۱۹۶۷: ۹۶)

صافی در ایران، یادگیری زبان فارسی را شروع کرد و در مدت زمان کوتاهی از طریق کتب و مردم به آن احاطه و تسلط کامل پیدا نمود و این زبان به او این فرصت را داد تا با گنجینه‌های کتاب‌های فارسی آشنا شود. در طول این سال‌ها، علاوه بر تعلیم، به ترجمه و نویسندگی و روزنامه‌نگاری در روزنامه‌های بزرگ ایران مانند کوشش و... پرداخت. (صالحی، ۱۹۷۰: ۲۰)

وی در ایران، به‌عنوان ادیب و عالمی آشنا به زبان عربی شناخته شد و شهرت و توانایی وی، موجب شد تا از وی برای پذیرفتن برخی مسئولیت‌های علمی و فرهنگی دعوت به عمل آید. «وی به تدریس ادب عربی در سه دبیرستان علمیه، سلطانیه و کمالیه پرداخت و سپس به‌عنوان عضو کمیته تألیف و ترجمه، در زمان وزیر وقت وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سید محمد تدین، تعیین شد.» (ربیعی، ۱۹۷۰: ۱۹)

خود وی بیان می‌دارد: «هشت سال را در ایران گذراندم که در طول این سال‌ها، در ادب فارسی غوطه‌ور گشتم و بدون آنکه شخصیت عربی‌ام را ازدست‌بدهم، همچون یک فرد فارسی زندگی کردم و بدین ترتیب، با فرهنگ فارسی پرورش‌یافتم.» (صالحی، ۱۹۷۰: ۴۱) «در این مدت، مثنوی، رباعیات خیام و دیوان‌های حافظ و منوچهری و سعدی و شعر معاصر ایران را مطالعه کرد و با شاعرانی چون ملک‌الشعرای بهار، حیدر علی کمالی، جمال‌الممالک، عارف قزوینی و میرزاده عشقی آشنایی پیدا کرد.» (بصری، ۱۹۴۴: ۱۷۳)

ترجمه وی از رباعیات خیام، بیش از دیگر آثار وی مورد توجه عالمان و ادیبان قرار گرفت و خود وی نیز از این ترجمه سخن گفته‌است و به آن می‌بالد. «وی از میان دیگر شاعران فارس، مجذوب عمر خیام شد چراکه فلسفه و نکات ادبی تازه وی، او را شیفته کرد زیرا که بیانگر تعبیری از افکار و فلسفه‌اش در مورد زندگی و مرگ و ... بودند.» (معوش، ۲۰۰۶: ۶۳) همین نزدیکی افکار و اندیشه‌ها، موجب شد تا وی به‌طور آشکار از خیام سخن گوید و وی را از کسانی برشمارد که در اشعارش از آنها الهام گرفته‌است. اشعار احمد صافی نجفی، در بسیاری از موارد، بازتابی از اندیشه‌های خیامی است؛ «بی‌جهت نیست که عرب‌ها، صافی نجفی را «خیام العرب» نام نهاده‌اند.» (بگاری، ۱۹۸۸: ۱۲۲) شهرت وی به «خیام العرب»، علاوه بر انعکاس اندیشه‌های خیامی در اشعار وی، مدیون ترجمه وی از رباعیات خیام نیز هست. «صافی، خیام عرب است که نفس‌های خیام در سینه‌اش جریان‌یافته و نبوغش به وی منتقل شده‌است.» (صافی، امواج، ۱۹۶۱: ۲۸۸)

۲-۲- برخی آرا و اندیشه‌های مشترک عمر خیام و احمد صافی نجفی

۲-۲-۱- یاد مرگ:

مرگ، یکی از عناصر اصلی فلسفه خیام است که بر بیشتر رباعیات وی سایه افکنده‌است. «خیام واقعیت مرگ و زندگی را با همه تلخی‌هایش پذیرفته و بدان تن‌در داده‌است.

شکایت‌هایش از زندگی نیز بیش از آنکه دردآلود باشد، حسرت‌آمیز است.» (سیدی، ۱۳۸۹: ۱۱۷-۱۳۷)

مرگ، دغدغه فکری خیام است؛ مخاطبان خود را بدان آگاهی می‌دهد و بر پایه آن، سایر اندیشه‌های خود را ابراز می‌دارد. بر اساس همین نگاه خیام به مرگ است که وی در امر روزگار و قضا و قدر اظهار سرگشتگی و حیرت می‌کند و سرانجام، مخاطبان خود را به اغتمام فرصت‌ها و خوش‌گذرانی و... فرامی‌خواند. «از زمینه‌های اساسی رباعیات خیام، بلکه درون‌مایه اصلی اندیشه او، فنای موجودات است.» (دشتی، ۱۳۴۴: ۱۴۲) در نزد صافی نیز اندیشه مرگ، نمود والایی دارد.

«در شعرش زیاد سخن از مرگ می‌گوید، گویی که تبدیل به دوستی شده‌است که پیوسته با او زندگی می‌کند... از این رو، مرگ، دوست اوست که در سفر و حضرش همواره با وی است... تصویر مرگ، همچون مجسمه‌ای است که صافی به آن اندکی از زندگی عطا کرده، به آن خوش آمد می‌گوید و با آن وداع می‌کند؛ گویا آن دو، دو دوست قدیمی هستند.» (سالم المعوش، ۲۰۰۶: ۲۳۸)

در نظر صافی، تنها حقیقت، مرگ است و زندگی مردم، وهم و خیالی بیش نیست.

يُثْقِلُ مِنَ الْأَطْمَاعِ غَارِسُ دَوْحِهِ فَمَا هُوَ إِلَّا لِلْفَنَاءِ مِثْلُ غَرَسِهِ
و قد يَمْلِكُ الدُّنْيَا امْرُؤٌ بِجُهْدِهِ وهيهاتَ يَسْطِيعُ امْرُؤٌ مُلْكَ نَفْسِهِ

(صافی، ۱۹۶۷: ۲۱)

«باید آن کس که برای خود درخت می‌کارد، از آرها و طمع‌ها بکاهد چرا که او هم، به سان کشت خود، سرانجامی جز به سوی فنا و نابودی ندارد و چه بسا که فردی با تلاش‌هایش، دارنده این دنیا می‌گردد اما اینکه فردی توانایی مالکیت بر جان خود را داشته باشد، ناشدنی است.» در نظر صافی، اگرچه گاهی ممکن است که انسان غافل گمان برد که تمام دنیا را با تلاش‌های پی‌درپی در تملک خویش گرفته‌است، وی به انسان هشدار می‌دهد که به هوش باشد و بداند که مالکیتی بر جان خود ندارد و دیر یا زود، مالک اصلی انسان، روح وی را قبض می‌نماید و به

تمام وهم و خیالات وی پایان می‌دهد. این اعتراف به مرگ و هشدار به دریادداشتن آن، همان اندیشه‌ای است که خیام در شعر خود بر آن تأکید می‌ورزد:

دریاب که از روح جدا خواهی رفت در پرده اسرار فنا خواهی رفت

(خیام، ۱۳۶۲: ۸۰)

اقرار به مرگ و به یاد مرگ بودن، از مواردی است که در اشعار هر دو شاعر نمایان است:

وَسَيَفْنَى جَسْمِي وَسَأَبْقَى وَهُوَ بَاقٍ وَكُلُّ شَيْءٍ فَاَنٍ

(صافی، ۱۹۵۲: ۵)

«بیکر من نابود خواهد گشت و من باقی خواهم ماند و اوست که جاودانه است و هر چیزی نابود خواهد گشت.»

در بعضی از ابیات، هر دو شاعر نترسیدن خود از مرگ را اظهار می‌دارند که البته این نوع برخورد، در اشعار صافی فراوان است ولی در رباعیات خیام کمتر نمود دارد. دید کلی صافی به مرگ، شوق و اشتیاق به آن است که این مسئله، ناشی از دردهای فردی و اجتماعی است که صافی متحمل آن شده است و سرچشمه گرفته از عقیده‌ای است که وی نسبت به مرگ دارد. همین معنا، یعنی نه‌راسیدن از مرگ، در برخی ابیات خیام به چشم می‌خورد. خیام، اشتیاق و خرم‌دلی خود را از رفتن از این جهان ابراز می‌دارد تا بدین وسیله از غم‌ها رهایی یابد و به آسودگی و خرمی دست یابد. خیام پس از اینکه امید و آرزو در این جهان را همچون شاخه‌ای بی‌ثمر می‌داند، این وجود را همچون زندانی تنگ می‌داند که آرزوی ره‌اشدن از آن را می‌نماید:

بر شاخ امید اگر بری یافتمی هم رشته خویش را سری یافتمی

تا چند ز تنگنای زندان وجود ای کاش سوی عدم دری یافتمی

(خیام، ۱۳۶۲: ۱۱۲)

خیام بیان می‌دارد که این جهان همچون شورستانی است که آدمی نه تنها آرزویی برایش تحقق نمی‌یابد بلکه حاصل وی تنها اندوه است تا آنگاه که به وسیله مرگ از این غم‌ها رهایی یابد. از این رو، آن‌هایی را که از این جهان رفته یا به این جهان نیامده‌اند خرم‌دل و آسوده می‌داند:

چون حاصل آدمی در این شورستان جز خوردن غصه نیست تا کندن جان
خرم‌دل آن که زین جهان زود برفت آسوده کسی که خود نیامد به جهان
(همان: ۱۰۵)

صافی، مرگ را باعث خوشبختی و رهایی از دردهایش می‌داند. «مرگ تا زمانی که شاعر بدان وسیله از جان خود صیانت می‌کند و از اذیت مردم رهایی می‌یابد، آرزویی شگفت و هدفی والاست.» (المعوش، ۲۰۰۶: ۱۳۲) صافی چنان اسیر گردباد غم‌هاست که می‌گوید اگر مرگ به زیارت وی آید، از فرط اندوه، آمدن آن را احساس نمی‌کند تا صمیمانه‌ترین استقبال را از ملاقات با وی اظهار دارد:

كَأَنَّ الرَّدَىٰ إِنْ يَأْتِيَنِي لَا أَحْسُهُ لِأَشْبَعُهُ شَمًّا وَضَمًّا وَتَقِيَلًا
(صافی، اغوار، ۱۹۶۱: ۱۱۶)

«گو یا که اگر مرگ به سراغ من آید، آن را حس نمی‌کنم تا آن را سیر بوی کردن و در آغوش گرفتن و بوسیدن نمایم.»

صافی همچون خیام، اندوه را حاصل خود از این جهان می‌داند؛ اندوهی که وی را به یاد مرگ می‌اندازد و تمنای آن را در وجود وی زنده می‌کند؛ از این رو، صافی، مرگ را بزرگ‌ترین و شیرین‌ترین نعمت می‌داند که بارها آن را طلبیده‌است لیکن جوابی نشنیده‌است:

أَرَى الْمَوْتَ لِي أَحَلَىٰ وَأَعْظَمَ نِعْمَةً وَكَمْ أَنَا أَدْعُوهُ فَلَمْ يَسْتَمِعْ صَوْتِي
(صافی، ۱۹۸۳: ۸۳)

«مرگ را شیرین‌ترین و بزرگ‌ترین نعمت می‌دانم و چه بسیار که آن را فراخواندم و صدایم را نشنید.»

۲-۲-۲- حیرانی

«خیام، اندیشه فیلسوفانه دارد و در اوضاع آشفته زمانه خود، به کل کائنات با دیده بدبینی و حیرت می‌نگریسته است. ناراحتی از مرگ، یکی از علل پیدایش بدبینی فلسفی است.» (فلاح، ۱۳۸۷: ۲۳۷) اگر مرگ، آغازگر این حیرت باشد، روحیه پرسشگری و سرگشتگی خیامی را می‌توان عامل مؤثری در جهت‌دادن به افکار وی در رباعیاتش دانست. وی بر اساس فلسفه جهان‌بینی، خردورزی و روح حساسش، به راحتی زیر بار آرای دین‌مداران نمی‌رود و درباره ناملايمات، راز آفرینش، تقدیر، جبر و مرگ، چون و چرا می‌کند و چون جوابی نمی‌یابد، اظهار عجز می‌کند و به دامان مستی و شادباشی پناه می‌جوید. یکی از مقوله‌هایی که خیام در آن اظهار حیرت می‌کند، مبدأ و معاد انسان است. انسان از کجا آمده و به کجا می‌رود؟ راز این آوردن و بردن انسان چیست؟ منشأ این سرگشتگی را باید به فیلسوف و عقل‌گرا بودن خیام نسبت داد زیرا که انسان خردمندتر، پرسش‌های بیشتری دارد. «د شواری خیام نیز خردگرایی او ست. حکیمی که با مقولات نجومی و ریاضی سروکار دارد، برای هر امری، از جمله مسائل فلسفی، برهان می‌جوید و آنجا که همه برهان‌ها از ریشه‌یابی امور بازمی‌مانند، کار به سرگشتگی می‌کشد.» (دشتی، ۱۳۴۴: ۲۵۴) اظهار سرگشتگی می‌کند و شاعرانه انکار می‌ورزد:

می‌خور چو ندانی از کجا آمده‌ای خوش باش ندانی به کجا خواهی رفت

(خیام، ۱۳۶۲: ۷۳)

معلوم نشد که در طربخانه خاک نقاش ازل بهر چه آراست مرا

(همان: ۷۲)

این بحر و جود آمده بیرون ز نهفت کس نیست که این گوهر تحقیق نسفت
هر کس سخنی از سر سودا گفت ز آن روی که هست کس نمی‌داند گفت
(همان: ۷۴)

خیام، از حل معمای هستی سرگردان می‌شود و چون به سؤال «از کجا آمده‌ام، آمدنم بهر چه بود؟» نمی‌تواند پاسخ دهد، به جهل خود اعتراف می‌کند و می‌گوید که پاسخ معمای آفرینش، رازی است که نمی‌تواند فاش شود و اگر هم کسی سخنی گوید، از سر سودا گفته‌است. صافی نیز پی به راز آفرینش و مرگ نبرده‌است و همچون خیام که می‌خواهد فلکی نو بنیان نهد، آرزو می‌کند که: ای کاش در قدیم می‌شوریدیم. وی به اداره‌کننده جهان اعتراض می‌کند که چرا انسان‌ها را بازیچه قرار داده‌است. به‌مانند خیام سؤال می‌کند که مدیر و مدبر جهان، از این کارهای خود چه حکمتی دارد؟ آیا شایسته آفریننده این جهان است که به این سرگرمی‌ها مشغول شود؟ وی نیز پس از اعتراف به نادانی خود، خردفرسایی را بیهوده می‌داند و فرورفتن در مستی غفلت‌ها را راه تسکین دردهای خود می‌داند:

لَمْ أَرُ أَضْحُوكَ تَضَاهِي أَضْحُوكَ الْخَلْقِ وَالْمَمَاتِ
أَلَمْ يَكُنْ لِلْمُدِيرِ شُغْلٌ حَتَّى تَسْأَلَنِي بِالْهِيَاتِ؟
صَرِنَا أَلْعَيْبَ فِي يَدِيهِ لَكِنِ أَلْعَيْبُ مُضْحِكَاتِ
يَا لَيْتَنَا فِي الْقَدِيمِ ثَرْنَا لِنَرْفُضَ السُّجْنَ فِي الْحَيَاةِ

(صافی، ۱۹۶۷: ۱۹)

«بازیچه‌ای که به‌سان بازیچه آفرینش و مرگ باشد، ندیدم. آیا اداره‌کننده را مشغولیتی نبود تا اینکه به این سرگرمی‌ها مشغول نشود. ما بازیچه‌هایی در دست وی گشته‌ایم لیکن بازیچه‌هایی خنده‌آور. ای کاش در قدیم می‌شوریدیم تا زندان را در این زندگی دور گردانیم.»

لَمْ أَدْرِ يَا رَبُّ لِمَ خَلَقْتَنِي وَ رَمَيْتَنِي لِيَدِ النَّوَى وَ تَرَكْتَنِي
(معوش، ۲۰۰۶: ۵۶۳)

«ای پروردگارم ندانستم که چرا مرا آفریدی و مرا دچار جدایی نموده و رها ساختی.»

مَا شِقَائِي مِنَ الْحَيَاةِ بَاتٍ بَلْ شِقَائِي مِنْ فَهْمِ الْحَيَاةِ
لَيْتَنِي أَجْهَلَ الْحَيَاةَ لِأَعْدُو مُسْتَلِدًا بِسَكْرَةِ الْغَفَلَاتِ

(صافی، اغوار، ۱۹۶۱: ۱۳۴)

«نگون‌بختی من از زندگی نیست بلکه نگون‌بختی من از فهم زندگی است. ای کاش اصلاً زندگی را نمی‌دانستم تا اینکه از مستی غفلت‌ها جویای لذت می‌شدم.»

خیام بعد از خردفرسایی فراوان و اظهار شاگردی روزگار و تلاش فراوان خود در طول زندگی جهت پی‌بردن به حقایق، بالأخره اعتراف می‌کند که هیچ چیز بر او معلوم نگشته‌است؛ از این رو، خرد را مایه رنج و عذاب می‌داند و راه برون‌رفت از این اندوه و رسیدن به شادی را رهایی از اسارت عقل و روحیه جست‌وجوی حقیقت می‌داند:

تا چند اسیر عقل هرروزه شویم در دهر چه صدساله چه یک‌روزه شویم
در ده تو به کاسه می‌از آن پیش که ما در کارگه کوزه‌گران کوزه شویم
(خیام، ۱۳۶۲: ۱۰۲)

هرگز دل من ز علم محروم نشد کم ماند ز اسرار که معلوم نشد
هفتاد و دو سال فکر کردم شب و روز معلوم شد که هیچ معلوم نشد
(همان: ۹۴)

صافی به ناتوانی عقل از درک نظام این جهان اعتراف می‌کند و در پی آن، متعرض خردمندانه‌بودن نظام هستی می‌شود. وی نیز همچون خیام، به نقص و ناتوانی خرد، اعتراف می‌کند، خلاصی از اسارت عقل را می‌طلبد و افکار خود را به مارهایی تشبیه می‌کند که وسوسه‌های آزاردهنده‌ای را می‌آفرینند. وی نتیجه خرد را غم‌هایی می‌داند که خاطر او را مکدر کرده و سرمستی و شادی را از او می‌گیرند. عقل را راز بدبختی خود می‌داند، از جنون

نمی‌هراسد و دیوانگان را بزرگ‌ترین آزادگان می‌داند و به‌سان خیام، آسودگی از بند خرد را باعث شادزیستن و خوشباشی اعلام می‌دارد:

كَأَنَّ أَفْكَارِي اللَّاتِي تُسَاوِرُنِي أَرَأَيْتُمْ نَافِثَاتٍ فِيَّ وَسْوَاسَا
يَوْلِدُ الْفِكْرُ أَشْجَانًا إِذَا عَصَفَتْ تُطِيرُ لِي نَشْوَتِي وَالْخَمْرَ وَالْكَاسَا
(صافی، ۱۹۸۳: ۱۰۶)

«گویا این افکار من که به من هجوم می‌آورند، مارهایی هستند که وسوسه‌ها را در وجود من می‌دمند. این اندیشه، غصه‌هایی را ایجاد می‌کند که در هنگام وزیدنشان مستی و شراب و پیمانۀ مرا به پرواز درمی‌آورند و از من دور می‌کنند.»

ثُمَّ لَا أُخْتَشِي الْجُنُونَ بِحَالٍ فَالْمَجَانِينُ أَعْظَمُ الْأَحْرَارِ
أَطْلَقُوا الْفِكْرَ مِنْ عِقَالِ عُقُولٍ ثُمَّ سَارُوا مِثْلَ النَّسِيمِ السَّارِي
(صافی، أغوار، ۱۹۶۱: ۱۴۹)

«در هیچ حالتی از دیوانگی نمی‌ترسم زیرا که دیوانگان، بزرگ‌ترین آزادگان‌اند. آنان اندیشه را از بند عقل‌ها، رها کرده‌اند و سپس، مانند نسیم روان به حرکت درآمده‌اند.»

۲-۲-۳- نبود اختیار و اراده

از نظر خیام، انسان دارای اختیار نیست. از نظر خیام، آمدن انسان به این دنیای دنی و رفتن از آن، در اختیار و اراده انسان نبوده و نیست. حکمت آن پوشیده است و این راز بر هیچ کس آشکار نخواهد شد و تنها انسان از روزگار و قضا و قدر آنقدر می‌داند که عمرش آغاز و پایانی دارد که بدون اختیار است:

آرنند یکی و دیگری بربایند بر هیچ کسی راز همی نگشایند
ما را ز قضا جز این قدر ننمایند پیمانۀ عمر ما ست می‌پیمایند
(خیام، ۱۳۶۲: ۸۵)

خیام می گوید که اگر در آمدن به این جهان، اراده و اختیار می داشت، هرگز پا به این جهان نمی گذاشت و ناآمدگان هم اگر می دانستند که ما از وجود خود چه حاصل پرنجی داریم و دهر چه رنج‌هایی را برای آنان تدارک دیده‌است، پا به عرصه وجود نمی نهادند و آسودگی خود را تباه نمی ساختند.

افلاک که جز غم نفرزیند دگر ننهند بجا تا نریا یند دگر
 ناآمدگان اگر بدانند که ما از دهر چه می کشیم نایند دگر
 (همان: ۹۶)

خیام، ضمن انتقاد از مختارن بودن انسان، با اظهار پشیمانی از آمدن و ناراحتی از رفتن بی اختیار، بهترین حالت را نیامدن به این سرا و حتی نبودن در آن می داند:

گر آمدنم به خود بدی نامدمی ورنیز شدن به من بدی کی شدمی
 به زان نبدی که اندر این دیر خراب نه آمدمی نه شدمی نه بدمی
 (همان: ۱۱۴)

صافی نیز به مانند خیام، نالان از اینکه بی اختیار به این جهان وجود پا گذاشته است، دندان به لب می گزد؛ آنگاه که از اخلاق و رفتار مردم دل تنگ می گردد، تمنا می کند که ای کاش آفریده نشده بود. وی به دلیل شدت رنج‌ها تأکید می ورزد که قبل از آمدن به این دنیا، زندگی سعادت‌مندانه تر و روحی والاتر داشته است و درجایی دیگر، از خانواده خود به سبب اینکه باعث شده اند وی به این جهان پرمحنت آید، می نالد و خانواده خود را ستمکار می خواند که راه رشد را گم کرده و هم بر خود و هم بر وی، ظلم روا داشته اند:

قَرَعَتْ نَفْسِي سَيْنَ النَّادِمِ عِنْدَمَا جِئْتُ لِهَذَا الْعَالَمِ
 (صافی، ۱۹۶۷: ۳۷)

«من دندان پشیمانی را گزیدم، آنگاه که به این جهان آمدم.»

كُنْتُ قَبْلَ الْوُجُودِ أَعَمَّقُ نَفْسًا كُنْتُ قَبْلَ الْحَيَاةِ أَسْعَدُ جَدًّا
(المعوش، ۲۰۰۶: ۵۱۶)

«قبل از این وجود دارای روح ژرف‌تر و قبل از زندگی، بهره‌فرخنده‌تری داشتم.»
ضَلَّ أَهْلِي رُشْدًا لَدُنْ وَلَدُونِي ظَلَمُوا نَفْسَهُمْ كَمَا ظَلَمُونِي
(همان: ۵۲۱)

«خاندان من از زمانی که مرا به دنیا آوردند، راه رشد را گم کردند و همان‌گونه که بر خود ستم نمودند، بر من نیز ستم ورزیدند.»

عقیده خیام درباره‌ی مختارنبودن انسان در آمدن به این جهان و رفتن از آن، در اشعار صافی پراکنده است. از نظر صافی، انسان بدون اختیار پا به عرصه وجود نهاده است. جام مرگ بالأخره نشاننده خواهد شد، هرچند انسان میلی بدان نداشته باشد؛ ارواح ما همچون پرندگانند که به زودی به پرواز درخواهند آمد و از بدن ما جدا خواهند شد؛ زندگی، روندی اجباری دارد که گریزی از آن نیست، چرا که زمام امور به دست انسان نیست و اگر او در این امر مختار بود، زندگی را بر نمی‌گزید:

إِشْرِبْ إِذَا إِشْتَهَيْتَ كَأْسَ الرَّدَى فَرَبِّمَا تُسْقَى وَلَا تَشْتَهَى
(صافی، ۱۹۶۷: ۱۴)

«هرگاه که میل داشتی، جام مرگ را بنوش زیرا که چه بسا که به تو نشانده شود درحالی که میلی بدان نداری.»

تَطِيرُ غَدًا كُلُّ أَرْوَاحِنَا وَكَيْسَ لَهَا فِي الْمَطَارِ إِخْتِيَارُ
فَلَوْ خَيْرُونِي لَمَا اخْتَرْتُهَا بِحَالٍ وَلَكِنْ حَيَاتِي إِضْطَرَارُ
(صافی، ۱۹۶۲: ۶۱)

«فردا همه روح‌های ما به پرواز درخواهند آمد و در این پرواز، برای آنان اختیاری نیست. پس اگر مرا دارای اختیار می‌گردانند، آن را در هیچ حالتی بر نمی‌گزیدم ولیکن زندگی من از روی اجبار بوده‌است.»

۲-۲-۴- حاکمیت جبر و سرنوشت:

از نظر خیام، قضا و قدر و حکم فلک و تقدیر الهی، سرنوشت انسان‌ها را از ازل مشخص نموده‌است و انسان را از حکم فلک، گریزی نیست. از این رو، انسان‌ها چاره‌ای جز تسلیم و در برابر اعمال خویش، نقش و مسئولیتی ندارند و محاسبه و پاداش و عقابی هم برای آنان نباید باشد؛ بنابراین، انسان‌ها باید با دل خوش و بدون هیچ بیم و امیدی و تلاش و احساس مسئولیتی، روزگار را سپری کنند؛ از این رو، برخی، اشعار خیام را الهام گرفته از مکتب زروانی دانسته‌اند «چون زروانیان، همه چیز را از جانب سپهر، محتوم و مقدر می‌دانستند و در نتیجه، نمی‌توانستند به ثواب و عقاب نیز اعتقادی داشته‌باشند.» (اسلامی ندوشن، ۱۳۸۲: ۱۱۸) برخی دیگر، وی را پرورش‌یافته مکتب اشعری می‌دانند زیرا «مهم‌ترین اصل کلامی اشعریان، اعتقاد به جبر است؛ اینکه خداوند جهان را از نیستی به هستی آورده‌است، جهان آفریده‌است و هر چه بخواهد با آن می‌کند و هیچ کس را حق چون و چرا نیست.» (موحد، ۱۳۷۳: ۱۰۳-۱۰۵) افزون بر اینکه اوضاع اجتماعی و حوادث طبیعی زمان خیام هم بر گردن نهادن به مسئله جبر کمک می‌کرده‌است. دیدگاه خیام درباره قضا و قدر، گاه، تمسخرآمیز و طنزآلود است و گاه، رنگ شکوه و اعتراض به خود می‌گیرد:

| | |
|---------------------------------|-----------------------------|
| خوش باش که پخته‌اند سودای تو دی | فارغ شده‌اند از تمنای تو دی |
| قصه چه کنم که بی تقاضای تو دی | دادند قرار کار فردای تو دی |

(خیام، ۱۳۶۲: ۱۱۳)

از بودنی ای دوست چه داری تیمار وز فکرت بیهوده دل و جان افکار
 خرم بزی و جهان به شادی گذران تدبیر نه با تو کرده اند اول کار
 (همان: ۹۶)

بر من قلم قضا چو بی من رانند پس نیک و بدش ز من چرا می دانند
 دی بی من و امروز چو دی بی من وتو فردا به چه حجتم به داور خوانند
 (همان: ۸۸)

نگرش صافی نسبت به قضا و قدر و حاکمیت جبر بر اعمال انسان، به مانند نگرش و اندیشه خیامی است. از نظر صافی، این دست قضا است که وی را به اکراه به این زندگی رنج آور آورده است. نظام آفرینش در قضا و قدر خود مشخص نموده که چه کسی سعادت مند شود و چه کسی به شقاوت و بدبختی گرفتار آید. از نظر وی، زندگانی ما، به مانند شوخی و بازیچه‌ای است که ما را در آن اختیاری نیست؛ این زندگی دنیا را آن چنان که در تقدیر ماست، سپری می کنیم و ناخواسته، به سوی پروردگار باز خواهیم گشت. صافی برای به تصویر کشیدن ناملایمات زندگی، آن را به بیابان و برای نشان دادن سلطه قضا بر سرنوشت انسان، آن را به موجودی بااراده و دارای دست تشبیه می کند که انسان را به این بیابان زندگی سوق می دهد و انسان همچنان در جواب به سؤال از کجا آمده ام و به کجا می روم خود، اظهار سرگردانی و حیرت می کند:

أَتَتْ بِي لِصَحْرَاءِ الْحَيَاةِ يَدُ الْقَضَاءِ فَلِي مَصْدَرٌ لَمْ أَدْرِ أَيْنَ وَمَوْرِدُ

(صافی، ۱۹۵۲: ۷)

«دست قضا، مرا به صحرای زندگانی آورد و برای من جایگاه رفتن و آمدنی است که مکان آن را نمی دانم.»

صافی، پروردگار جهانیان را صاحب قضا و قدری می داند که ما را به این دوره پوچ و مسخره، وارد می کند و سپس، ما را بازمی گرداند:

كَأَنَّ إِلَهَ الْعَالَمِينَ أَتَى بِنَا لِنَشْهَدَ فَصَلَ الْهَزْلِ ثُمَّ نَعُودُ

(صافی، ۱۹۶۷: ۷)

«گویا خداوند ما را آورده است تا این دوره مسخره را شاهد باشیم و سپس، برگردیم.»

۳- نتیجه گیری

با نگاهی به شرح حال احمد صافی نجفی و حضور وی در ایران و با نظر به ترجمه رباعیات خیام توسط وی و بررسی آرا و افکار احمد صافی نجفی، مشخص شد که به نظر می‌رسد آرا و افکار خیامی در این شاعر عراقی اثر گذاشته است. احمد صافی نجفی با تأثر از رباعیات خیام، با وی دارای اشتراکاتی در اندیشه و نگرش به دنیا است و در مواردی همچون نگاه دو شاعر به مرگ، حیرت و سرگردانی و چون و چرا درباره نظام حاکم بر آفرینش، اعتقاد به حاکمیت قضا و قدر و نبود اختیار و معلوم بودن سرنوشت انسان از روز ازل، برخی از این تأثیرپذیری و اشتراک آرا نمود پیدا می‌کند. هر دو شاعر، به مرگ معترف‌اند و این پدیده، دغدغه فکری آن دو شده است؛ از آن زیاد سخن می‌گویند و به مخاطبان خود نیز هشدار می‌دهند و گاه، به جهت ناخشنودی از این دنیا و خلاصی از اندوه‌هایشان، از اشتیاق بدان در اشعارشان سخن می‌گویند. روحیه پرسشگری، این دو شاعر را به جست‌وجوی حقیقت می‌کشاند، زیر بار آرای دین‌مداران نمی‌روند و چون تفکر ژرف آنها، در حل معمای هستی دچار حیرانی می‌گردد، به شکایت و اعتراض می‌پردازند و سرانجام، خوشباشی و فرورفتن در مستی غفلت‌ها و رهایی از اسارت عقل را راه تسکین خود می‌یابند.

قضا و قدر و حکم فلک و تقدیر الهی، اختیار را از انسان گرفته است؛ انسان در کارهای خود، در آمدن به عرصه وجود و رفتن از آن، دارای اختیار و اراده نیست، زمام امور به دست انسان نیست و سرنوشت انسان‌ها و شقاوت و سعادتشان از ازل مشخص شده است؛ از این رو، شکایت و اعتراض آن دو نسبت به روزگار، در زمینه‌هایی همچون سلب اختیار از انسان، تدارک غصه‌های جانکاه و روزافزون و شادی‌زدا برای انسان، در اشعار آنان بسامد بالایی دارد.

بنابر شواهد، به نظر می‌رسد که صافی در این افکار، متأثر از اندیشه خیامی باشد؛ هر چند فرهنگ گسترده صافی در آشنایی با دیگر اندیشه‌ها را نیز باید مدنظر داشت.

فهرست منابع:

- کتاب‌ها:

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- ابراهیم، علی. (۱۹۷۳). **شعراء خالدون**. بیروت: منشورات دارحمد ومحبو.
- ۳- اسلامی ندوشن، محمدعلی. (۱۳۸۲). **جام جهان بین**. تهران: توس.
- ۴- امین، احمد. (۱۹۸۱ م). **ضحی الاسلام**. الطبعة الثالثة. بیروت: دارالکتب العربیة.
- ۵- براون، ادوارد. (۱۳۶۱). **تاریخ ادبیات از فردوسی تا سعدی**. ترجمه و حواشی فتح‌الله بختیاری. تهران: مروارید.
- ۶- بصری، میر. (۱۹۴۴). **اعلام الادب فی العراق الحدیث**. تقدیم جلیل العطیة. دارالحکمة.
- ۷- بکار، یوسف حسین. (۱۹۸۸ م). **الترجمات العربیة لرباعیات الخیام**. دوحه: نشر جامعه قطر.
- ۸- جعفری، محمدتقی. (۱۳۷۵). **تحلیل شخصیت خیام**. تهران: کیهان.
- ۹- الحسنی، عبدالرزاق. (۱۹۶۵ م). **الثورة العراقية الكبرى**. الطبعة الثانية. لبنان: مطبعة عرفان.
- ۱۰- خیام، حکیم عمر ابن ابراهیم. (۱۳۶۲). **رباعیات**. با تصحیح و حواشی محمدعلی فروغی و قاسم غنی. تهران: افست آشنا.
- ۱۱- دشتی، علی. (۱۳۴۴). **دمی با خیام**. تهران: امیر کبیر.
- ۱۲- الریحانی، امین. (۱۹۵۷). **قلب العراق**. الطبعة المنقحة الجدیدة. بیروت: دارالریحانی للطباعة والنشر.
- ۱۳- شراره، عبد اللطیف. (۱۹۸۱ م). **الصافی**. بیروت: داربیروت.
- ۱۴- الصافی النجفی، احمد. (۱۹۶۱). **الامواج**. الطبعة الرابعة. بیروت: دارالعلم للملایین.
- ۱۵- -----، ----- (۱۹۶۱). **الاغوار**. الطبعة الثانية. بیروت: دارالعلم للملایین.

- ١٦- -----، -----، (١٩٨٣). **اشعة ملوتة**. الطبعة الرابعة. صيدا، بيروت: المكتبة العصرية للطباعة و النشر.
- ١٧- -----، -----، (١٩٦٧). **هواجس**. الطبعة الثانية. بيروت: المكتبة العصرية للطباعة و النشر.
- ١٨- -----، -----، (١٩٦٥). **اللفحات**. الطبعة الثانية. بيروت: دارريحاني للطباعة و النشر.
- ١٩- -----، -----، (١٩٦٢). **التيار**. الطبعة الثانية. دمشق: مكتبة داراليقظة العربية.
- ٢٠- -----، -----، (١٩٥٢). **الشرر**. بيروت: مطابع صادر ريحاني.
- ٢١- الصالحى، خضر عباس. (١٩٧٠). **شاعرية الصافي**. الطبعة الاولى. بغداد: مطبعة المعارف.
- ٢٢- صديقي نخجواني، رضا. (١٣٢١). **خيام پندارى و پاسخ افكار قلندرانة او**. تبريز: بى نا.
- ٢٣- صفاء، ذبيح الله. (١٣٦٦). **تاريخ ادبيات ايران**، جلد دوم. چاپ هفتم. تهران: فردوسى.
- ٢٤- الطرزى الحسينى، مبشر. (١٩٦٧). **كشف اللثام عن رباعيات عمر الخيام**. القاهرة: دارالكاتب العربى للطباعة و النشر.
- ٢٥- كريستين سن، آرتور. (١٣٧٤ ش). **بررسى انتقادى رباعيات خيام**. ترجمه فريدون بدره اى. تهران: توس.
- ٢٦- معوش، سالم. (٢٠٠٦). **احمد الصافى النجفى حياته من شعره**. بيروت: موسسه بحسون للنشر و التوزيع.
- ٢٧- موحد، ضياء. (١٣٧٣). **سعدى**. چاپ ١. تهران: طرح نو.

- مقاله ها:

- ١- بكار، يوسف حسين. (١٣٣٦). «عمر خيام و رباعياتش در آثار محققان عرب». ادب فارسى در كشورهاي عربى. ترجمه جعفر شعار. مجلة سخن. دوره ٢٣، شماره ٨، ص: ٩٠٠.
- ٢- دبدوب، فيصل. (١٩٨٧). «احمد الصافى النجفى هكذا عرفته». المجلة العربية. الكويت. العدد ٢٣٧، ص: ٥٨.
- ٣- الربيعى، عبدالعزيز. (١٩٧٠). «احمد الصافى النجفى متنبى هذا العصر». مجلة الاديب. بيروت. سنة ٢٩، الجزء الخامس، ص: ١٩.

- ۴- رضایی، رمضان. (۱۳۹۰). «مقایسه مضامین اجتماعی در اشعار پروین اعتصامی و احمد صافی نجفی». مطالعات ادبیات تطبیقی. سال پنجم، شماره ۱۶، صص: ۷۵-۸۹.
- ۵- سیدی، سیدحسین. (۱۳۸۹). «بررسی تطبیقی مفهوم مرگ در اندیشه ابوالعلاء معری و عمر خیام نیشابوری». نشریه ادبیات تطبیقی. دانشگاه شهید باهنر کرمان. سال اول، شماره ۲، صص: ۱۱۷-۱۳۷.
- ۶- عوض، احمدحافظ. (۱۹۰۱ م). «شعراء الفرس عمرالخیام». المجلة المصرية. العدد الثاني، ص: ۷۰-۷۶.
- ۷- فتوح، عیسی. (۱۹۸۷). «الشاعر احمد الصافي النجفي في رحلة التشرد والاعتراب». الموقف الادبي. دمشق. العدد ۸۶، ص: ۵۳.
- ۸- فلاح، مرتضی. (۱۳۸۷). «سه نگاه به مرگ در ادبیات فارسی». پژوهش زبان و ادبیات فارسی. شماره ۱۱، ص: ۲۳۷.
- ۹- محمدرضایی، علی رضا. (۱۳۸۹). «جستاری بر مرثیه‌های شریف رضی و محتشم کاشانی». نشریه ادبیات تطبیقی. دانشگاه شهید باهنر کرمان. سال دوم، شماره ۳، صص: ۳۲۹-۳۳۵.